

# ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق

نویسنده: تام ورکمن

دانشجوی دکتری

دانشکده‌ی علوم سیاسی و مرکز تحقیقات

بین الملل و استراتژیک

دانشگاه یورک لندن

مترجم: ستوان دوم وظیفه یاسر خدام خراسانی

کارشناس ارشد جامعه شناسی از دانشگاه تربیت مدرس

ویراستار تخصصی: سرهنگ پیاده ستاد محمود احمدزاده

کارشناس ارشد مدیریت دفاعی

اشاره

مقاله ای که در زیر می آید به قلم تام ورکمن دانشجوی دکتری دانشکده علوم سیاسی و مرکز تحقیقات بین الملل و راهبردی دانشگاه یورک لندن است که در مورد ریشه های اجتماعی جنگ ایران و عراق به رشته تحریر درآمده است. همان گونه که خود نویسنده اذعان کرده شاید این تنها پژوهشی است که از منظر بررسی ریشه های اجتماعی در باره جنگ ایران و عراق صورت گرفته باشد، از این رو در مواردی نقطه نظرات نویسنده با باورها و واقعیت های جامعه ما تفاوت بنیادی دارد، که البته امری طبیعی است. بدیهی است که انتشار این مقاله در سایت هیئت معارف جنگ به معنی تایید همه نقطه نظرات نویسنده نیست، بلکه هدف آن آشنایی مخاطبان و پژوهشگران حوزه دفاع مقدس با نظریات موجود در جهان در این حوزه است. با این حال هیئت معارف جنگ از نقد و بررسی این مقاله توسط پژوهشگران عزیز استقبال نموده و خود را نسبت به انتشار هرگونه نقد احتمالی متعهد می داند.

## ریشه های اجتماعی جنگ ایران و عراق

جنگ ایران و عراق به درستی به عنوان بزرگ ترین جنگ کشورهای جهان سوم توصیف شده است.<sup>۱</sup> بررسی های معمول هزینه های این جنگ، بر روی درآمد از دست رفته نفتی، کاهش در آمد ناخالص ملی، تخریب های صورت گرفته و تعداد افراد از دست رفته تمرکز دارد.<sup>۲</sup> تخمین ها نشان می دهد که از هر دو طرف ۱/۲ میلیون نفر در این جنگ کشته شدند و ۲/۲ میلیون نفر مجروح گردیدند<sup>۱</sup> ۱/۵ میلیون نفر نیز بی خانمان شدند. حداقل ۱۵۷ شهر ایرانی با جمعیت بیشتر از ۵۰۰۰ نفر آسیب دیده یا بکلی با خاک یکسان شدند و حدود ۱۸۰۰ روستای مرزی کاملاً از روی صفحه ی نقشه محو شدند.<sup>۳</sup> شاخص های اقتصاد کلان، به طور کیفی خسارات جنگ را مد نظر قرار داده است، اگرچه هزینه های اجتماعی آن بیشتر است.

جنگ ایران و عراق، توازن نیروهای اجتماعی را در هر دو کشور عمیقاً تحت تاثیر قرار داده و قدرت حاکم را به نفع خود تغییر داده است. تاثیر اجتماعی ناشی از جنگی که تا سال ها بعد ادامه داشته و خواهد داشت.

---

<sup>۱</sup> - این تعداد با آمارهای رسمی کشور مطابقت ندارد و در این مقاله بیشتر اعلام شده است. (معارف جنگ)

این مقاله هزینه‌های اجتماعی دوران جنگ و اساس آنها را بررسی می‌کند. جنگ ایران و عراق به طور گسترده‌ای توسط نیروهای اجتماعی بوجود آمد. بازیگران خارجی نقش بسیار کمی در ظهور آن داشتند. در مشخص‌ترین فرمول درک جنگ ایران و عراق، ظهور مسائل دراماتیک سیاسی و گسترش فعالیت‌های بومی اجتماعی در هر دو کشور می‌باشد. محققان باید پیچیدگی طبقاتی و اجتماعی و پویایی دولت در دو کشور را بررسی کنند. در این رویکرد جامعه مدارانه، ما به ریشه‌های جنگ ایران و عراق بیشتر نزدیک می‌شویم و به توضیح واضح‌تری از دلیل طولانی شدن و تلاش‌های ناموفق برای حل آن دست می‌یابیم. در عین حال می‌توان به آگاهی عمیق‌تری از هزینه‌های اجتماعی آن دست یافت.

### بخش اول: رویکردهای متعارف نسبت به جنگ

با نوعی نگرش به دلائل جنگی که با ارجاع ما به پویایی‌های اجتماعی شروع می‌شود و سابقه اندکی در تحقیقات روابط بین الملل دارد. تحلیل‌های عمده‌ای را می‌توانند بر طبق تصاویر سه‌گانه که توسط کنس والتز (Kenneth waltz) بیش از سه دهه پیش پیشنهاد شده‌اند، خلاصه نماید: فرد، دولت و هرج و مرج بین المللی.<sup>۴</sup> آنهایی که در پی توضیح دلائل جنگ بوده‌اند، در ارتباط دادن یا تزویج بین این سطوح مختلف تجزیه و تحلیل تلاش کردند.<sup>۵</sup> نگرشی دیگر در تحقیقات انجام شده به بررسی حوزه‌های مختلف فعالیت انسانی (فناورانه، اقتصادی، سیاسی، قانونی و تاریخی) می‌پردازد و دست آوردهای مختلف این حوزه‌ها را به عنوان توضیحی برای جنگ‌های بین المللی ارائه می‌دهد.<sup>۶</sup> رویکرد نهایی بر حالت‌های متفاوت تضاد اجتماعی (فردی، خانوادگی، سازمانی و ...) متمرکز می‌شود و سپس نتیجه‌گیری خود را بر عرصه روابط بین الملل پیوند می‌دهد.<sup>۷</sup>

در این پژوهش‌ها جای خالی تلاش برای گسترش یک فهم نظری ارتباط میان پویایی اجتماعی و جنگ، احساس می‌شود. در ادبیات پیشین، برخی نکات مهم و پیشنهاداتی وجود داشته است اما این امر توسط یک پالایش نظری پایدار همراهی نشده است. برای مثال، مارکسیست‌ها توجه خاصی به ارتباط میان طبقه سرمایه‌داری بین‌الملل و جنگ داشته‌اند.<sup>۸</sup> به طور مشابه، اظهارات کارل پولانی در مورد ارتباط تراز مالی و جنگ جهانی اول، به طور ضمنی بر بخش طبقه بین‌المللی و توسعه جنگ متمرکز شده است.<sup>۹</sup> برخلاف تبارشناسی حکومت‌های مطلقه، پری اندرسون (Perry Anderson) در ریشه‌های اجتماعی روابط بین منظر سیاست موازنه اقتصادی ابتدای دوره مدرن و شخصیت جنگ طلب حکومت‌های مطلقه

به کاوش می‌پردازد.<sup>۱۰</sup> تمرکز بر توسعه اجتماعی و سیاسی در ادبیات مدرنیزاسیون (نوسازی) منجر به بررسی روابط بین جامعه، سیاست‌ها و تضادهای بین‌الملل شده است. در نهایت برخی ادبیات پژوهشی، علل جنگ جهانی اول را بررسی می‌کنند و این دلایل را به ارتباط میان تعارضات همگانی و جنگ ارجاع می‌دهند.<sup>۱۱</sup> نهایتاً برخی ادبیات، دلایل جنگ جهانی اول را با توجه به روابط بین تضاد و جنگ گروهی مورد بررسی قرار می‌دهند.<sup>۱۲</sup> با این حال و با وجود این استثناء، هیچ تئوری قاطع نظری بر حول ریشه‌های اجتماعی جنگ وجود ندارد.

تحقیقات اخیر در مورد علل جنگ، خلا این نظریه را عیان‌تر می‌کند.<sup>۱۳</sup> بدون شک این نوع شیوه کار علمی بر حول دولت و اجتماع معرفی شده است که در دو دهه اخیر جا افتاده است.<sup>۱۴</sup> ما اثرات این بحث را در سایر زوایای زمینه‌های ارتباطی بین‌الملل مشاهده می‌کنیم. به طور مثال؛ نقد تحلیل سیستم‌های جهانی یا نظریه وابستگی "امانوئل والرشتاین" عمیقاً به نفع یک بررسی صریح و روشن از جامعه به بحث و تحلیل می‌پردازد.<sup>۱۵</sup> گوشه دیگری از پژوهش‌های روابط بین‌الملل، خواستار تجدید نظر در مفهوم پردازی‌های معمول دولت به منظور در نظر گرفتن ساختار جامعه شده است.<sup>۱۶</sup> حداقل یک نظریه پرداز در این زمینه صریحاً امکان در نظر گرفتن ترکیب دولت/اجتماع را به عنوان واحد پایه روابط بین‌الملل به منظور تقویت ابعاد سطوح اجتماعی بالا برده است.<sup>۱۷</sup>

از دیدگاه بحث علمی بر حول دولت و جامعه، این مقاله ماهیت اجتماعی ماندگارترین موضوع روابط بین‌الملل را برجسته و تقویت می‌کند؛ **جنگ**.

ما می‌توانیم در نشان دادن وضوح ابعاد اجتماعی جنگ، درباره یک تعداد زمینه‌هایی که از روابط پیچیده میان تولید و سیاست‌ها در جامعه ناشی شده‌اند، بیان‌دیشیم. بخشی از این زمینه‌ها، ما را به تضاد میان طبقات، به همراه شکاف میان همان طبقات و میان جوامع محلی و بین‌الملل ارجاع می‌دهد. ارتباط دولت با این تقسیمات طبقات اجتماعی به منزله مجموعه زمینه‌های مهم قابل بررسی است. بررسی در این زمینه، بر حول خودمختاری نسبی دولت از طبقات اجتماعی خاص و شکاف‌های طبقاتی متمرکز شده است و به طور فزاینده‌ای بحث شده است که دولت خودش حکم می‌کند تا کانون توجه باشد، اما همین دولت از فشار ناشی از نیروهای اجتماعی در جامعه خلاصی ندارد. نهادهای دولتی به عبارت دیگر، در یک آرایه‌ای از نیروهای اجتماعی متناقض جاسازی شده است. نیروی دولتی، عاری از ویژگی‌های منعطف و مرتب شده و به

تصویر درآمده اجتماعی نیست.<sup>۱۸</sup> بنابراین، رویکرد جامعه محور، به صراحت دولت را در تحلیل‌هایش در نظر می‌گیرد، اما این کار را در زمینه پایگاه اجتماعی محدود آن انجام می‌دهد. مجموعه‌ی نهایی زمینه‌های اجتماعی، توجه‌ها را به طرف اجزای بدون طبقه‌ی آگاهی اجتماعی، مانند قومیت و جنسیت، متمایل می‌کند و به طور متناوب این موضوعات را از نظر قدرت و تضادهای اجتماعی مورد بحث قرار می‌دهد.<sup>۱۹</sup>

بعلاوه، در زمینه‌ی خاصی از جهان سوم، مجموعه‌ای از زمینه‌ها (تم‌ها) ظهور می‌کند که به تغییر حالت سریع اجتماع در برابر گسترش روابط سرمایه‌داری تولید در قرن بیستم مرتبط است.<sup>۲۰</sup> یک مجموعه از تم‌ها مربوط به رشد طبقات جدید و رابطه‌شان با طبقات تثبیت شده قدیمی‌تر و طبقات حاکم و قانون‌گذار هستند. در تغییرات و جابجایی‌های اجتماعی شدید، ما می‌توانیم فرسایش آداب و رسوم و شیوه‌های زندگی صد ساله را مشاهده کنیم. تضعیف وابستگی اجتماعی سنتی و جستجوی ضمیمه برای اشکال جدیدی از هویت اجتماعی، مهاجرت سنگین به مراکز شهری و زوال تدریجی شرایط زندگی برای بخش بزرگی از جمعیت را به دنبال دارد. تضادهای اجتماعی گسترش یافته، بدنه‌ای از تم‌های دیگر را تشکیل می‌دهد، این تضادها هم در طبقات و هم نقوش جمعی طراحی می‌شود.<sup>۲۱</sup> با این موارد ذکر شده هم‌اکنون به بررسی ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق می‌پردازیم.

## بخش ۲: ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق

حداقل پنج توضیح مختلف برای جنگ ایران و عراق در تفاسیر علمی و روزنامه‌نگاری ظاهر شده است. اولین توضیح توجه ما را به سمت دشمنی فرهنگی عمیق ریشه‌دار بین ایران و عراق جلب می‌کند، و این نگاه بر ناسازگاری جوامع و خصم ذاتی که از چند زاویه دارای تضاد هستند، استوار شده است: اقوام (آریایی و سامی)، فرقه‌ای (شیعه و سنی)، نژادی (عرب و فارس) یا دینی (سکولار و بنیادگرا)<sup>۲۲</sup>. گرایش دوم خواستار توجه به گرایش‌های خود بزرگ‌بینانه صدام حسین است: من فکر می‌کنم که تمام سوال این است که این جنگ چگونه شروع شد، سمیر الخلیل تصمیم دارد این سؤال را با آنچه از ذهن صدام حسین می‌گذشت حل کند. این دیدگاه با نام‌گذاری جنگ در عراق به نام «قادسیه صدام» و در این استدلال که صدام حسین در رها کردن خود از هرگونه محدودیت‌های سیاسی معنادار در عراق موفق بود، تأیید می‌شود. دیدگاه سوم بر کاهش هژمونی ایرانی بر منطقه خلیج (فارس) بعد از انقلاب تأکید دارد. این خلاء قدرت منطقه‌ای برای رژیم بعث در عراق

قدرت منحصر به فردی را فراهم کرد تا نفوذ منطقه‌ای و جایگاه عربی خود را ارتقاء بخشد. دیدگاه مشترک چهارم از جنگ نشان می‌دهد که ایران به دلیل شعارهای شیعی انقلابی و دامن زدن به احساسات انقلابی در میان جمعیت شیعی در عراق، به سادگی مورد حمله قرار گرفت که البته توضیح نهایی بر اختلافات ارضی میان دو کشور متمرکز می‌شود، به ویژه اختلافاتی که بر سر آبراه شط‌العرب (اروند رود) سر بر می‌آورد. این استدلال، توجه به بی‌علاقگی عراق به قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر که مرز را از بخش میانی شط‌العرب (اروند رود) به جای خط ساحلی شرقی در نظر می‌گیرد. دانیل پایپس (Daniel Pipes) تاکید می‌کند که حتی اگر عراق و ایران همجنس و یکدست بودند، حتی اگر عراق و ایران مسئله شیعه و سنی را نداشتند، مسئله شط‌العرب (اروند رود) برای شکسته شدن معاهده و شروع جنگ در سال ۱۹۸۰ کفایت می‌کرد.<sup>۲۳</sup>

اگرچه هرکدام از این دیدگاه‌ها حاوی یک قسمتی از واقعیت هستند، اما به عنوان مجموعه‌ای از توضیحات، به‌طور ملموسی در توضیح زمینه‌ی اجتماعی جنگ ایران و عراق در مانده می‌شوند. آنها به پویایی اجتماعی پیچیده که در رفتار هردو کشور وجود دارد، توجه کمی نشان می‌دهند. غالباً این دیدگاه نسبت به جنگ (توضیحات فرهنگی و یا تمرکز بر روایات صدام حسین) آرایش مجموعه‌ای از نیروهای اجتماعی در داخل عراق را به طور کلی نادیده می‌گیرند. بطور مشابه، حتی زمانی که به اختلافات اجتماعی در جامعه توجه می‌شود، حتی به عنوان توضیحات اندک و پاورقی برای مقابله با تهدید شیعیان در رژیم بعث عراق، تلاش کمی برای درک سیاست‌های تشیع صورت گرفته است که بر طبق فعالیت‌های دیگر و مبارزات جامعه عراق است. باز هم توجه به اختلافات ارضی مانند شط‌العرب (اروند رود) یا به طور کلی به آرمان‌های منطقه‌ای در خلیج (فارس)، روابط این عوامل با طبقه‌ی پویا و تحولات اجتماعی در هر دو جامعه را نادیده می‌گیرد. به عنوان واقعیت، جنگ ممکن است به صورت یک واقعیت اجتماعی درک نشود. به طور پیش فرض، این تفکرات با بی‌دقتی به جنبه‌های مهم جنگ قالب می‌دهند و در نتیجه درک هزینه‌های اجتماعی آن از دست می‌رود، به ویژه در شرایط گسترش روابط خصمانه در ایران و عراق. توضیحاتی که از ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق غفلت می‌کنند، در بهترین حالت؛ دیدگاه‌های جزئی نگر هستند و در بدترین حالت؛ زایش جهت دار بحث‌ها که قادر به درک واقعیت‌های اجتماعی جنگ نیستند، ممکن است به لحاظ سیاسی ساده و به شدت گمراه کننده باشد.

در گسترده‌ترین شرایط ممکن، ما به وسیله‌ی درک تعامل بین نیروهایی از محیط بین الملل و فرایندهای خاص محلی و ساختارهایی با منطق خاص‌شان در قرن بیستم، شروع به فهم ریشه‌های جنگ ایران و عراق می‌کنیم.<sup>۲۴</sup> ضرورت سیاسی و اقتصادی در اوایل قرن بیستم مشخص کرد که مرز حکومت‌های دو کشور، بر طبق شخصیت چند قومیتی منطقه، نمی‌تواند ترسیم شود.<sup>۲۵</sup> هر دو کشور ایران و عراق به تدریج به اقتصاد جهانی پیوستند و روابط تولید سرمایه‌داری به طور مداوم در هر دو کشور گسترش یافته بود. بخش اقتصادی کانون سرعت بخشیدن به این تحولات، استخراج هیدروکربن (نفت) و فرآوری آن بود. دولت‌های عراق و ایران ابزاری بودند در تسهیل روندهای تحول اقتصادی در هر دو کشور، و نقش‌های بیشتری در اقتصاد دوره پس از جنگ جهانی بازی کردند. اصلاحات ارضی در هر دو کشور به طور گسترده به بدر شدن تولید منجر و باعث افزایش مهاجرت به مراکز شهری شده بود. به لحاظ ساختار طبقاتی، رشد طبقات کارگر وجود داشت، طبقه متوسط جدید شامل حرفه‌ای‌های حقوق بگیر، متخصصان و معلمان و بورژوازی (طبقه سرمایه‌داری) کوچک بومی بودند. در همان زمان نفوذ اجتماعی و سیاسی خرده بورژوازی، روحانیت سنتی تحت فشار اقتصادی و مدرنیزاسیون، در شرایط نوسان قرار داشت؛ در مورد طبقه فرو دست، اصلاحات ارضی باعث شد که نفوذ سیاسی‌شان بطور قابل توجهی رو به زوال رود.<sup>۲۶</sup> مشاهده‌ی اینکه نتیجه اثرات مطلوب (توسعه اقتصادی - سیاسی در ایران و عراق) به نفع بخش کوچکی از بالای جامعه نامتوازن بودند، بسیار عادی است در حالیکه افزایش محرومیت و به حاشیه رانده شدن بخش بزرگی از جمعیت را به همراه داشت. در حاشیه مراکز شهری بزرگ، به خصوص تهران و بغداد، زاغه‌نشینی زنده‌ای تحت فشار مهاجرت شهری بوجود آمده بود و این در نتیجه تلاش افراد برای بر خوداری از یک زندگی بهتر در شهرها و شهرستان‌ها بود.

توسعه سیاسی، متناسب با تغییرات اجتماعی و اقتصادی در هر دو کشور پس از جنگ جهانی دوم نبود. در مورد عراق کنترل سیاسی دولت بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸ تا زمانی که حزب بعث کنترل عراق را در دست بگیرد، سیال باقی مانده بود. ایران از سال ۱۹۵۳ تا زمان انقلاب اسلامی، به وسیله‌ی سلطنت پهلوی اداره می‌شد. در هر دو کشور، از طریق ترکیبی از ثروت حاصل از بهای نفت و دستگاه سرکوب، رژیم‌های حاکم قادر بودند به طور قابل توجهی استقلال عمل خود را نسبت به طبقات اجتماعی بدست آورند. احزاب سیاسی متعارف و سازمان‌های سیاسی جایگزین و اپوزوسیون (مخالف)، به طور نظام مند مورد حمله قرار گرفتند و تا حد زیادی بی اثر شدند. در حالیکه تحولات اجتماعی سیاسی قرن بیستمی ایران

و عراق، انتظارات و خواسته‌های اجتماعی جدیدی در میان طبقات و گروه‌ها در هر دو جامعه ایجاد کرده بود، راه‌های سیاسی برای رسیدن به این خواسته‌ها به تدریج بسته شد. به طور فزاینده‌ای، مخالفان مستقیماً مبارزه خود را در قالب حملات مستقیم علیه نظام و مبارزه در حاشیه آشکار می‌کردند. تعارض بین حوزه سیاسی و حوزه اجتماعی و اقتصادی در هر دو کشور ایران و عراق، شرایط سیاسی بسیار ناپایداری را برای رژیم‌های حاکم فراهم کرده بود. در مورد ایران، عدم تجانس بین فضای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، مبارزات مستمر در طول نیمه دوم از دهه‌ی ۱۹۷۰ که در انقلاب اسلامی به اوج خود رسید، را پرورش داد.

در این منظر اجتماعی تغییر شکل یافته، ما می‌توانیم ریشه‌های اجتماعی جنگ ایران و عراق را بیابیم. از مجموعه‌ی تغییرات اجتماعی اقتصادی قرن بیستم در طی مبارزات مشخص اجتماعی سیاسی، بعد سیاسی تاثیر زیادی در شروع جنگ داشت. شعارهای اسلامی انقلابی که از ایران بعد از انقلاب شنیده می‌شد، منجر به پاسخی شد که حزب بعث به خاطر احساس خطری که در برابر قیام شیعی در عراق می‌کرد، داد. "تلاش‌های حزب بعث برای امنیت بخشی و پایدار کردن درآمدهای صادرات نفت". اینطور بیان شده است که: **آرمان‌های سیاسی و آسیب پذیری‌ها**، هر دو حکومت را وادار به جنگ هشت ساله کرد. این عوامل، توسط جداسازی ساختاری بین حوزه‌های سیاسی و اقتصادی - اجتماعی در جوامع ایران و عراق بوجود آمده بود، جداسازی‌هایی که به نوبه خود به طور بنیادی باعث مبارزات طبقاتی و به وسیله تحولات گسترده اجتماعی و اقتصادی در این جوامع در طول قرن بیستم ایجاد شده بود. این مقاله در حال حاضر به بررسی اساس اجتماعی انقلاب ایران، مبارزات شیعی در عراق و تلاش‌های رژیم بغداد برای امنیت بخشی به کسب درآمد از صادرات نفت، می‌پردازد.

## انقلاب ایرانی

پس از سقوط دکتر مصدق در سال ۱۹۵۳ شاه قدرتش را با کمک زیادی که از ساواک می‌گرفت، تثبیت کرد.<sup>۳۷</sup> راهبرد سیاسی طبقات سنتی دلباخته شاه، شامل بازاری‌ها و طبقات فرودست، و طبقات مدرن توسط یک بحران اقتصادی در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ و فشار آمریکا برای اصلاحات ارضی تضعیف شد. با افزایش بی‌قراری در میان طبقات فرودست، شاه یک



سری از اصلاحات سیاسی که در مجموع به عنوان انقلاب سفید شناخته شده را اجرا کرد. قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۶۲ که پشت طبقات فرودست سنتی را شکست، در قلب انقلاب سفید قرار داشت. توسعه ای که انعکاس نفوذ رو به رشد طبقات شهری مدرن در جامعه ایرانی بود. در حوزه اقتصاد، تلاش شاه این بود که اقتصاد ایران را از طریق واردات، جایگزین صنعتی شدن (مونتاز) و تلاش برای کم کردن وابستگی ایران به نفت، مدرن کند. از آنجا که شاه به سوی ریشه کنی اقتصاد سنتی حرکت کرد، به ناچار در تضاد مستقیم با طبقه بازار و بازرگانان قرار گرفت، تضادی که در نهایت ویرانی را برای سلطنت وی به همراه داشت. تلاش برای نوسازی اقتصادی نیز با اصلاحات کشاورزی که به طور مداوم موفق به برآورده کردن انتظارات تولید نبود، همراه شد.

در آستانه انقلاب ایران، طبقات شهری شامل؛ بورژوازی (خرده سرمایه داران)، طبقات متوسط و به لحاظ اقتصادی توانمند از جمله بازاریبان، کارآفرینان کوچک و برخی از ۹۰ هزار روحانی، طبقه متوسط حقوق بگیر که بیش از نیم میلیون نفر بودند و طبقه بزرگ را شامل می‌شدند. در مناطق روستایی، کشاورزان مالک یک میلیون خانوار بودند که مورد شمارش قرار گرفتند.<sup>۲۸</sup> اگرچه سلطنت نیازهای طبقه بالا در ایران را از طریق درآمد نفتی و حکومت پلیسی قدرتمند فراهم می‌کرد، اما سلطنت از نفوذ مستقیم این طبقه دور بود. در این زمان به طور فزاینده ای در فضای سیاسی سرکوبگر زمان شاه، مطالبات اجتماعی و اقتصادی طبقات، موفق به دریافت دادرسی سیاسی کافی نمی‌شد. نارضایتی از همه طبقات جامعه، علیه رژیم با بحران اقتصادی از اواسط دهه ۱۹۷۰ افزایش یافت و ثبات سلطنت به طور فزاینده ای شکننده شد و شکاف میان سلطنت و این طبقات بیشتر گردید. این سرخوردگی اجتماعی از سلطنت، به وسیله سیستم تک حزبی رسمی (رستاخیز) در زمان نامناسبی توسط شاه تشدید شد که به عنوان حرکتی بی پروا در ایجاد دیکتاتوری و بستن راه‌های سیاسی در ایران، تفسیر گردید. در همان زمان ضعف‌های سیاسی منحصر به فردی در سلطنت پهلوی بوجود آمد. افزایش اضطراب و اعتراض اجتماعی به واسطه طبقات مدرن و سنتی متوسط، طبقات کارگر و فقیر شهری که در یک اعتصاب عمومی شش ماهه در سال ۱۹۷۸ به اوج خود رسید. در نهایت این اعتراضات همراه با عدم حمایت از طرف ارتش و از دست رفتن اعتماد بنفوس در واشنگتن، فرایندی را برای از بین رفتن سلطنت ایجاد کرد.<sup>۲۹</sup>

بخش اعظم انقلاب بر شهرها استوار بود و در درجه اول رویارویی سیاسی در مبارزه با رژیم بکار گرفته شد. مجموعه بسیار متفاوتی از طبقات و گروه‌ها علیه شاه با یکدیگر ترکیب شده بودند. با وجود مجموعه متنوعی از گروه بندی‌ها، شخصیت اسلامی انقلاب غیر قابل انکار است. تعدادی از دلایل بر رنگ و لعاب ایدئولوژیک انقلاب تاکید دارند. مهم تر از همه این بود که یک ارتباط ارگانیک بین بازاریان و روحانیت وجود داشت. اجزاء قالب بندی ایدئولوژی انقلابی در ایران در واکنش بازاریان و روحانیان به روند اجتماعی اقتصادی قرن بیستم قرار دارد. هر دو طبقه به طور فزاینده‌ای به وسیله روند سکولار و مدرن شدن در زمان شاه در ناامیدی و تهدید افتاده بودند. بازاریان به طور خاص از طریق سیاست‌هایی مانند مبارزه با احتکار در دهه ۱۹۷۰ توسط شاه مورد حمله مستقیم قرار گرفتند. این طبقه همراه با رهبری ایدئولوژیک در اسلام و اتحاد با روحانیت همگام شد.<sup>۳۰</sup> به نوبه خود، خرده بورژوازی سنتی (بازاریان)، پایگاه اجتماعی اولیه علما را شکل می‌داد.

عوامل دیگری نیز با عوامل ذکر شده ترکیب شدند تا مطمئن شویم که انقلاب رنگ مجزای اسلامی داشته باشد. به عنوان یک عنصر جدایی ناپذیر از فرهنگ ایرانی، اسلام ذاتاً نارضایتی‌های اجتماعی را سازماندهی می‌کند (مخصوصاً در زمان‌های اختناق سیاسی) و بویژه اسلام یک طرح و انگاره‌ای را برای ناکامی‌های اجتماعی در برابر سلطنت فراهم می‌آورد: "ایدئولوژی اسلامی مهم بود از آن جهت که به نارضایتی‌هایی که در برابر دولت سرکوبگر تحت سلطه خارجی‌ها وجود داشت، فرم کارزماتیک می‌داد"<sup>۳۱</sup>. ایدئولوژی اسلامی و شبکه مساجد برای ارتباطات و بسیج سیاسی در برابر فضای سیاسی سرکوبگر شاه بسیار مهم بود. ترکیب این عوامل تضمین کردند که شبکه مذهبی، تبدیل به یک محل به شدت سیاسی شود. مسجد محلی کلیدی برای تجمع مردم جهت ابراز نارضایتی و برگزاری مراسم عزاداری شد، "میثاق پارسا می‌نویسد: مناسبت‌های مذهبی نیز حتی فرصتی برای بیانات سیاسی مهیا می‌کرد"<sup>۳۲</sup>. بعلاوه چهره کارزماتیک (امام) خمینی یک نکته مهم در جذب حمایت در انقلاب بود. عنوان یادداشت یکی از محققان این بود: نسبت (امام) خمینی به انقلاب اسلامی مانند نسبت لنین به انقلاب بلشویک، مائو به انقلاب چینی، و کاسترو به انقلاب کوبا بود.<sup>۳۳</sup> شخصیت اسلامی انقلاب ایرانی، نمی‌تواند صرفاً به عنوان نمودی از کیفیت ذاتی محرک که شیعیسم ممکن است در اختیار داشته باشد، درک شود. در عوض ارتباط میان بازاریان و روحانیون و واکنش این طبقات به تهدید سکولاریزاسیون و مدرنیزاسیون، اهمیت

سازمانی شبکه مساجد در فضای سرکوبگر سیاسی، اهمیت فرهنگی اسلام، و چهره‌ی کارزماتیک (امام) خمینی ترکیبی را بوجود آورد تا مطمئن شویم انقلاب رنگ و لعاب متمایز اسلامی گرفته است.

بلافاصله پس از انقلاب، دولت انقلابی موقت، قدرت رسمی را اعمال می‌کند. دولت انقلابی موقت تمایل به این داشت که این انقلاب بطور انحصاری در نتیجه ساختارهای سیاسی نشان داده شود نه مذهبی. نهایتاً دولت موقت موفق نشد و در نتیجه‌ی ناتوانی در رسیدگی به تضادهای طبقه‌ی فرادست، موجب بالا رفتن انتظارات اجتماعی در میان دهقانان و کارگران و توده‌های شهری شد<sup>۳۴</sup>. آنگاه قدرت دولتی به انقلابیون اسلامگرا واگذار شد. با طیف متنوعی از مخالفان بالقوه شامل حزب چپ سکولار (توده‌ایها، چریکهای فدایی و...)، همچنین لیبرال میانه (سازمان مجاهدین خلق، فرقان و ...)، تفوق روحانیون بطور یقین بدون چالش نبود<sup>۳۵</sup>. روحانیت با ارتباطات قوی‌ای که با سازمان‌های مردمی داشت که در دوران انقلاب تشدید شد، قادر به تحکیم قدرت خود از طریق بسیج سیاسی گسترده بود. این بسیج از طریق یک فرم عام مذهبی که در آن اسلام پروژه‌های سیاسی را تغذیه کرده و انسجام می‌دهد، رشد پیدا کرده بود، که اساساً پویا و به روز شده بود و خودش را با منافع توده‌ها همراه کرده و بوضوح بعنوان یک شخصیت بیگانه ستیز پذیرفته شد<sup>۳۶</sup>. مبارزه‌ی علما برای تحکیم قدرت اسلامی و گسترش هژمونی طبقه‌شان این تضمین را بوجود آورد که نمادها و آیین‌های اسلامی تا حد ممکن مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

ماهیت متضاد و نامنظم سیاست خارجی ایران بلافاصله بعد از انقلاب، مبارزه بر سر قدرت داخلی را منعکس می‌کرد<sup>۳۷</sup>. قدرت پایدار روحانیون به هر حال، به سیاست خارجی ایران انسجام بخشید و همانطور که خواهیم دید یک جبهه علیه عراق بوجود آمد. در میان ایدئولوگ‌ها، برای مثال؛ روایت‌های اسلامی مربوط به فتح کشورهای بی دین (کافر) بدون شک یک راهنمای عملی بود<sup>۳۸</sup>. این پروژه‌ی مذهبی که توسط (بعضی) روحانیون در حال اجرا بود، این تضمین را بوجود آورد که رنگ مذهبی انقلاب تا دوردست‌ها و به طور گسترده در بوق و کرنا دمیده شود. به بیان ساده یک تحول فرهنگی در اوایل ۱۹۸۰ در منطقه خلیج فارس در حال وقوع بود. در نتیجه، ایران انقلاب را به عنوان بخشی از فرایند تحکیم (نرم) قدرت انقلاب در خانه، صادر می‌کرد. تحریک خارجی، یک عنصر جدایی ناپذیر در سیاست‌های تجزیه‌ای شد که به موجب آن سرخوردگی‌های مادی و معنوی عامه مردم به طور هوشمندانه‌ای به دشمنان خارجی پیوند زده شد. در مورد کشور عراق

کمپین‌های مهاجمانه از جمله برنامه‌های رادیویی و پشتیبانی از گروه‌های شیعی علیه صدام حسین اشکال مختلفی به خود گرفت. این اعمال، نگرانی شدیدی را میان رژیم بعث عراق برانگیخت.

## پاسخ عراق

واکنش حکومت بوخشت افتاده‌ی عراق به کمپین‌های ایرانی به وجه سیاسی دوم فرم می‌دهد و آن را به مشتعل شدن جنگ مرتبط می‌کند. این واکنش به هر حال نمی‌تواند به دور از الگوی تحول اجتماعی اقتصادی قرن بیستم عراق درک شود. ساختار اجتماعی عراق معاصر، محصول الحاق آهسته سه ولایت بصره، بغداد و موصل به اقتصاد جهانی است.<sup>۳۹</sup> فاز اول این الحاق بر حول صادرات کشاورزی می‌چرخید و منجر به شکل‌گیری یک سبک تولید کشاورزی شد که با ظهور طبقات مالک، دهقان و بورژوازی بازرگانی همراه بود.<sup>۴۰</sup> در مرحله دوم این الحاق، صنعت نفت به طور گسترده‌ای توسعه اجتماعی و اقتصادی عراق را ترسیم کرد. توسعه‌ی طبقه‌ی کارگر شهری منجر به شکل‌گیری حزب کمونیست عراق در سال ۱۹۴۱ شد.<sup>۴۱</sup> در اواخر ۱۹۷۰ طبقه‌ی کارگر، طبقات سنتی و مدرن متوسط (شامل تعداد زیادی از کارکنان حقوق‌بگیر دولت، کارگران کشاورز روستایی و بورژوازی صنعتی کوچک‌تر) وجود داشتند.<sup>۴۲</sup> این توسعه طبقاتی راه را برای تضادهایی که به سیالیت (تناقضات پیچیده) قابل توجه در سیاست‌های عراق پس از جنگ جهانی دوم منجر می‌شد، هموار می‌کرد. سیالیتی که بطور گسترده به وسیله مبارزه طبقه متوسط و بخش‌های طبقاتی که برای اظهار هژمونی طبقاتی‌شان و از طرفی از طریق مبارزه بین آنها و بیانیه‌های سیاسی طبقه کارگر، هدایت می‌شد. این مبارزات سیاسی در به قدرت رسیدن دوم حزب سوسیالیست بعث در سال ۱۹۶۸ به اوج خود رسید.

اولویت تعیین‌کننده در سیاست‌های عراق پس از جنگ جهانی، کسب توانایی دولت برای بدست آوردن استقلال عمل از سایر طبقات اجتماعی بود. چارچوب این توسعه، دسترسی دولت به درآمدهای عظیم نفت، با ملی کردن شرکت نفت عراق در بهار سال ۱۹۷۲ بوده است. یکی از مهم‌ترین دلایل سیاسی این رویکرد، در توسعه‌ی جدی نظم سیاسی سرکوبگر نهفته است. دستگاه سرکوب دولت شامل؛ امنیت داخلی دولت، اطلاعات نظامی استخبارات و مخابرات بسیار قوی به همراه ارتش منظم و حزب شبه نظامی بود.<sup>۴۳</sup> اثر این نهادهای دولتی به انحلال سازمان‌های سیاسی جایگزین منجر شده بود. این فرایند به صورت جدی در دوره پس از سال ۱۹۶۸ آغاز و در اواخر دهه ۱۹۷۰ ضرورتاً به پایان رسید. برای مثال؛ در زمینه سیاسی،

عدم اعلام هر گونه وابستگی به احزاب سیاسی مخالف، به وسیله مرگ مجازات می‌شد، در حالیکه اظهار گرایش‌های مخالف به طور وحشتناکی عاقلانه نبود. تاثیر خالص آن، بوجود آمدن یک خلاء سیاسی در سطح سازمانی به لحاظ محدودیت تدریجی گفتمان عمومی برای کمرنگ شدن دیدگاه جهانی حزب بعث بود. در واقع، تفسیر از عراق معاصر تا آنجایی پیش رفته بود که از مرگ سیاست در داخل کشور عراق صحبت می‌کرد.<sup>۴۴</sup>

دلالت سیاسی دوم از این ثروت، نفوذ قاطع حزب بعث در سیاست‌های عراق بود. با وجود شخصیت خرده بورژوا حزب سوسیالیست بعث عراق در سال ۱۹۶۸، درآمدهای نفتی به میزان زیادی اجازه داد که راه‌های سیاسی حزب بعث بر طبق منطق خودشان، که منطق بنیادگرایانه بود که بوسیله رژیم هدایت می‌شد، ادامه یابد. اگرچه رژیم بعث جای پای باریکی در اجتماع داشت، دیگر گروه‌های سیاسی دیگر در جامعه عراقی قادر نبودند به منابع ملی و داخلی دسترسی پیدا کنند تا از این انحصار قدرت حزب بعث جلوگیری بعمل آورند. تا اواسط دهه ۱۹۷۰ حزب کمونیست عراق، بهترین شانس کسب امتیاز در رقابت با رژیم بعث را داشت. اوایل سال ۱۹۷۳ حزب مترقی جبهه ملی میهن پرست، بین حزب بعث و حزب کمونیست عراق ثابت کرد که می‌تواند بخشی از راهبرد محبوسانه گسترده در درون حزب بعث باشد، در سال ۱۹۷۹ حزب کمونیست عراق ضرورتاً به سمت فعالیت‌های زیرزمینی رانده شد.<sup>۴۵</sup> در آن فضای سیاسی سرکوبگر و بعثی سازی گسترده‌ی جامعه‌ی عراق، نتیجه این بود که کنترل سیاسی در عراق بعد از ۱۹۶۸ به طور فزاینده‌ای توسط حزب بعث انجام می‌گردید و این در حالی بود که در درون حزب نیز، صدام حسین و هم مسلکان قانون گذارش حرف اول را می‌زدند.

در نتیجه اگرچه ساختار تغییر شکل یافته جامعه عراق، یک طیف گسترده‌ای از منافع اجتماعی-اقتصادی و سیاسی را بوجود آورد که در دوران پس از جنگ جهانی دوم رشد نمود، اما تلاش برای نظام مند کردن آن در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ خفه گردید. به عنوان مثال؛ در مورد کارگران، رژیم، حق اعتصابشان را حذف کرد. حزب بعث البته تلاش کرد که با این گونه نارضایتی‌ها، بوسیله‌ی نفوذ در جوامع تعاونی روستایی، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های زنان یا سازمان‌های جوانان، مبارزه کند. دستور کار سیاسی (مرام نامه)، برای ارائه‌ی فعالیت‌های این گروه‌ها متناسب با نیازها و منافع حزب بعث، دستکاری شده بود. در همان زمان، دولت گروه‌های ذینفع خود را برای پیشبرد اهداف بعث بوجود آورد. یک از این گروه‌ها فدراسیون عمومی زنان عراقی بود که یک سازمان جهت داده شده درجه یک، نسبت به پیشبرد نیازهای پرورشی حزب بعث

بود<sup>۴۶</sup>. نابودی رسانه‌های مخالف در عراق، به مثابه مدلی از خلع قدرت در بخشی از گروه‌ها و طبقات ناراضی در جامعه‌ی عراق بود.

این تفسیر از اوضاع سیاسی و اجتماعی خاص، کمک می‌کند تا برای افزایش مخالفان شیعه در اواخر دهه ۱۹۷۰ در عراق توضیحی داشته باشیم. از طرف دیگر طبقات سنتی روحانی در برابر از دست دادن حمایت مادی و همینطور از دست دادن اعتبارشان در برابر تغییرات اجتماعی بوجود آمده توسط گرایش‌های نوسازی و سکولارسازی حزب بعث، واکنش نشان دادند. یک نویسنده صریح القلم خاطر نشان کرد: "علما، بستر پرستیژشان و نفوذ مادی‌شان را از دست دادند"<sup>۴۷</sup>. جلوه‌های اولیه از این التهاب و بی‌قراری می‌تواند در ظهور فاطمیه در سال ۱۹۶۴ دیده شود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ دو حزب شیعه را می‌توان نام برد؛ دعوهِ الاسلامیه (تماس اسلامی) و المجاهدین (رزمندگان مسلمان). علاوه بر این، وجوه اسلامی به‌مراه مشروعیت و اطاعت سیاسی، بدون شک به شکل‌دهی اعتراضات اجتماعی ناشی از فقر شدید و به حاشیه رانده شدن سیاسی اکثریت توده، کمک می‌کرد<sup>۴۸</sup>. از زمان شکل‌گیری تشیع، شیعه بعنوان لایه‌های ضعیف و تحت ستم اجتماع، همواره با شورش و مبارزه‌ی در امپراطوری اسلامی شناخته می‌شد و دکتترین آن، آرمان و اهداف‌شان را با عدالت و برابری اجتماعی سازگار کرد<sup>۴۹</sup>. شیعه به وضوح ظرفیت سازماندهی و طراحی مبارزات اجتماعی در برابر حزب بعث را داشت، نمونه مشهود آن نیز ایران بود. در نهایت رشد اجتماعی و اقتصادی عراق باعث بوجود آمدن ناراضی‌تی جدی در برابر رژیم بعث شد.

توسعه در عراق پس از جنگ جهانی دوم با تغییرات شدید اجتماعی همراه گردید، بخصوص تحت عنوان اصلاحات روستایی، شرایط زندگی به حومه‌ی شهرها منتقل و باعث مهاجرت گسترده به مراکز شهری شده بود. این تغییرات سریع جمعیتی به ظهور شرایط زندگی اسفناک در شهرها و شهرستان‌ها کمک نمود. یکی از این مناطق به اسم مدینه الاطهار بود که حزب کمونیست عراق یکبار بسیاری از کمک‌ها را از آنجا دریافت کرد و یکی از مراکز اصلی حمایت شیعی در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ بود. در اصل این شهرک برای زندگی ۳۰۰ هزار نفر ساخته شده بود اما جمعیت آن در حدود ۱/۵ میلیون نفر بود. محله‌های فقیرنشین مدینه الاطهار به عنوان دژی از قهرمانان در ادبیات شیعی شبه نظامی شناخته می‌شد.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ صفوف منظم اسلام‌گرایان به سطح سیاسی مهمی رسیده بودند. تظاهرات در شهرها و محله‌های شیخ نشین بغداد به طور قابل توجهی افزایش یافته بود که این افزایش، درگیری با پلیس را به همراه داشت. در یکی از این

صفوف تظاهرات در نجف و کربلا جمعیت به شدت شعار می‌دادند: صدام از حکومت دست بکش! مردم عراق تو را نمی‌خواهند. حملات چریکی بر ضد پلیس، حزب بعث و ارتش مردمی شدت یافت. رژیم عراق نیز با سیاست چماق و هویج پاسخ می‌داد.<sup>۵</sup> در بهار ۱۹۸۰ (آیت ...) باقر صدر (مهمترین آیت... عراق) همراه با خواهرش و دیگر شخصیت‌های برجسته شیعی اعدام گردیدند. در همان زمان صدام حسین، توزیع منابع مالی را به طور سخاوتمندانه در میان مساجد فراهم آورده بود که هر دوی این روش، برای جلوگیری از تکرار انقلابی مشابه انقلاب ایران طراحی شده بودند.

حساسیت حزب بعث به انقلاب شیعی، ریشه در توسعه‌ی اجتماعی اقتصادی و سیاسی که در عراق اتفاق می‌افتاد، داشت. توسعه‌ای که در دوران پس از جنگ جهانی دوم شتاب گرفت و شامل مهاجرت توده‌ای به سمت شهرها و رویکرد محافظه‌کارانه طبقه روحانیون در فضای سیاسی سرکوبگر حزب بعث عراق بود. در سال ۱۹۸۰ پتانسیل انقلابی تشیع بوسیله رژیم عراق نابود شد. به کارگیری الفاظ تهاجمی سران شیعه و اعمالی که تحت تاثیر از انقلاب ایران بود این وضعیت انفجاری بالقوه در عراق را بوجود آورد.

## نفت و جنگ

مبارزه برای امنیت و ثبات در درآمد نفت به منزله وجه سیاسی سوم مرتبط با شروع جنگ بود. این امر به صورت ساده‌انگارانه و نادرستی بیان شده بود که منافع نفتی در عراق مسبب جنگ بود. آنچه که بیشتر قابل قبول بود این است که اهمیت درآمدهای نفتی، آسیب‌پذیری ویژه‌ای برای رژیم بعث ایجاد کرد، که به خودی خود در سیاست‌های منطقه‌ای طراحی شده برای کاهش این آسیب‌پذیری، آشکار می‌شود. دو وجه عمده‌ی شناسایی شده از جنگ؛ مبارزه‌ی صدام برای هژمونی (فرمانروایی) یا ژاندارمی منطقه‌ای و بعد بر سر آبراه شط العرب (اروند رود) بود. همانطور که در بالا بحث شد، افزایش قابل توجه درآمد نفت رژیم بعث فراتر از هر طبقه‌ی خاص اجتماعی بود. درآمد نفتی یک آرایش وسیع‌تری از انتخاب‌ها را برای دولت در درگیری با طبقات اجتماعی و مسائل قابل انفجار بالقوه، ایجاد کرد. برای مثال؛ افزایش دوره‌ای در دستمزد به رژیم بعث اجازه داد که از درگیری مستقیم با طبقه‌ی کارگر اجتناب کند. کمپین ساخت و ساز مسجد برای ایجاد اثر مشابه بوجود آمده بود. در کنار آن جذب نیروی کار مازاد برای بخش خدمات عمومی بدنام و ناکارآمد دولت عراق به این منظور انجام شد. توزیع ده‌ها هزار مجموعه کمک‌های نقدی و غیرنقدی به خانواده‌های گُرد که به زور از مناطق

مرزی شمال کشور جابجا شده بودند، مثال بارز دیگری است که اهمیت کارکردهای سیاسی درآمد نفتی را مشخص می‌کند.<sup>۵۱</sup> سیاست‌های اختناق‌زا و فشارآور حزب بعث کاملاً تحت تاثیر درآمد نفت بودند. از طریق آنها، رژیم اقدام به مهار طبقات و گروه‌های تابعه کرد و دست کم به صورت انتخابی به برخی خواسته‌هایشان پاسخ داد. یک تفسیر اجماعی در مورد وضعیت عراق، وضعیت را خوب ارزیابی می‌کند: رژیم توانسته به لطف بودجه تقریباً نامحدود در دسترس و در بنیان‌های سیاسی، برای همه انواع آموزش، رفاه و اقتصاد را تامین مالی کند.<sup>۵۲</sup> علناً بیان می‌شد که درآمدهای نفتی برای مرمت و نگهداری رژیم بسیار مهم بود.

به خودی خود، این درآمدهای نفتی، رژیم را با قدرت بیشتری جهت ایمنی و ارتقاء این منابع درآمدی همراه می‌کند. اما به همان اندازه روشن است که توسعه‌ی طبقات پویا در عراق، انگیزه‌ی دیگری برای رژیم فراهم آورده است. بیش از سادگی ایجاد شرایط برای گسترش سرمایه‌داری در عراق، دولت بعثی شاهرگی برای بخش‌های انگلی از بورژوازی عراق که شامل پیمانکاران، کارگزاران، بوروکرات‌ها (دیوان سالارها) و دلالان بودند، شد.<sup>۵۳</sup> به عنوان مثال تا سال ۱۹۷۵، تعداد پیمانکاران به ۲۷۸۸ شرکت می‌رسید. بخشی از بورژوازی (طبقه سرمایه دار) باقی مانده بود که بطور کامل وابسته به دولت بود و کاملاً برای پیشبرد منافع خود بر پروژه‌های مورد حمایت دولت تکیه داشتند و اغلب امتیازات سخاوتمندانه‌ای برای دور زدن مالیات و قوانین کار از دولت دریافت می‌کردند. این بورژوازی انگل وار، به نوبه‌ی خود به شکل یک پایگاه مهم برای حمایت از رژیم تبدیل شد. توسعه دولتی در دهه هفتاد، بخش مهم جدیدی در میان طبقه سرمایه‌دار عراق ایجاد کرد که طبیعتاً علاقه زیادی به حفظ درآمد نفتی داشت.

به هر حال عراق یک آسیب‌پذیری موقعیتی در رابطه با درآمد نفتی پیدا کرد، که بسیار فراتر از نوسانات طبیعی در قیمت جهانی برای نفت خام بود. در اواخر دهه‌ی ۷۰ عراق سه مجرای خروج برای صادرات نفت داشت. اولین پایانه که سود کمتری برای عراق داشت، خط ساحلی عراق در خلیج فارس بود. دومین و سومین خط لوله از طریق سوریه و ترکیه بودند. بنابراین، عراق آسیب‌پذیری‌های زیاد یک کشور محصور در خشکی را داشت. خطوط لوله، پاشنه آشیل اقتصاد عراق بود که رژیم بعث را در برابر نوسانات شرایط سیاسی بین‌المللی آسیب‌پذیر می‌کرد. در واقع، جریان نفت عراق از طریق خطوط لوله سوریه، موضوعی بود که مقدار زیادی وقفه، جهت شروع جنگ ایجاد کرد. آشفتگی در ایران، فرصت منحصر بفردی را برای



تاکید حضور رژیم بعث در خلیج فارس و افزایش اعتبارش در جهان عرب ایجاد کرد. تاثیر بزرگتر آنکه سیطره بر منطقه خلیج (فارس) و کنترل تام بر آبراه شط العرب (اروند رود) می‌توانست به تنهایی منزلت عربی عراق را افزایش داده و جلوه‌گر نماید. جایگاه منطقه‌ای و نفوذ در جامعه‌ی عرب برای نفوذ در اوپک و سیاست‌های قیمت‌گذاری ضروری بود. از این رو، رژیم بعث احساس کرد که رویدادهای سیاسی در ایران این فرصت منحصر بفرد را فراهم آورده است تا بر موقعیت آسیب‌پذیرش غلبه کند.

## حرکت به سوی جنگ

حمله عراق به ایران بوسیله‌ی اغتشاشات شیعی و بوسیله‌ی آسیب‌پذیری حزب بعث، نسبت به درآمد نفت، برانگیخته شد. ایران تصویری با اهمیت در هردوی این جنبه‌ها داشت، ایران عمداً موقعیت بغرنج شیعه در عراق را از طرفی به رخ می‌کشید و آنرا تشدید می‌کرد و از طرف دیگر نقش برجسته‌تری را نسبت به عراق در امور نفت منطقه ایفا می‌کرد. ظهور یک موقعیت منحصر بفرد در پوشش بی‌نظمی داخلی در ایران، بخصوص در ارتش، به اندازه‌ی کافی انگیزه برای مداخله مستقیم عراق در ایران فراهم می‌کرد. پس از تشدید درگیری مرزی میان دو کشور در ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۸۰، عراق حمله تمام عیاری را به خوزستان آغاز کرد.

**تمام نشانه‌ها حاکی از این است که صدام فکر می‌کرد که جنگ خیلی کوتاه خواهد بود. طی یک ماه** عراقی‌ها خرمشهر را گرفته بودند و تا پایان 1980 آنها بیست مایل در داخل خاک ایران نفوذ کرده بودند. در ظرف شش ماه ضد حملات ایران ضربات خود را بر ارتش عراق وارد کرد. دو سال پس از حمله اولیه، جنگ در اکثر نقاط به داخل خاک عراق منتقل شده بود. جنگ در سال سوم و چهارم از نظر تمام ویژگی‌ها، به بن‌بست رسیده و فرسایشی شده بود.<sup>۵۴</sup> حمله به تانکرهای نفت و حملات موشکی متقابل مستقیم بر روی شهرهای ایران و عراق این سناریوی تلخ را تغییر داد. تلاش برای پایان دادن به جنگ از سوی سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان کشورهای غیر متعهد، دبیرخانه کل سازمان ملل متحد و کشورهای پیمان ورشو با شکست روبرو شد. طرح‌های یک جانبه بخصوص توسط الجزایر با همان سرانجام روبرو شد.<sup>۵۵</sup>

## قسمت سوم: ابعاد اجتماعی پایان جنگ ایران و عراق

در مجموع جهت بررسی شکست های دیپلماتیک برای پایان دادن به جنگ، ما باید دوباره رفتار هر دو حکومت را از منظر جوامعی که در آن قرار داشتند، بررسی کنیم. تحقیق بر روی دلائل جنگ، ادبیات مدیریت تضاد، ویژگیهای گسترده اجتماعی و کشمکش گسترده نتوانست طولانی بودن جنگ و خاتمه آن را در نظر بگیرد و بررسی کند. یک جریان از این ادبیات به بررسی مشکل نهادینه سازی روش های صلح آمیز مدیریت تضاد می پردازد<sup>۵۶</sup>. یکی دیگر از روش های بزرگ تحقیق، تضادها را مرحله بندی می کند به مدیریت بحران<sup>۵۷</sup>، مشکل تشدید درگیری ها<sup>۵۸</sup> و آن دسته از دوره هایی (بخصوص چانه زنی و مدیریت) که با هدف فسخ یا حل و فصل درگیری ها انجام می شود، می پردازد<sup>۵۹</sup>. قسمتی دیگر از ادبیات بر حول طیف وسیعی از ابزارهای نظامی، سیاسی و اجتماعی که برای مدیریت و حل تضاد در دسترس است مانند؛ نیروهای حافظ صلح<sup>۶۰</sup> و معیارهای سازه ای ایمن و مطمئن، توجه می کند<sup>۶۱</sup>. همچنین به فعالیتها و نقش های مدیران بحران که شامل سازمان های بین المللی و اضلاع سه گانه دیگر (قدرت های منطقه ای، قدرت های میانی و ابرقدرت ها) می شد، توجه خاص دارد<sup>۶۲</sup>. در حالیکه اهمیت ابعاد اجتماعی خاص بوسیله ای ابزارهای مدیریت تضاد و جنگ سیاسی و اجتماعی گه گاهی پیشنهاد شده بود، تحلیل حل تعارضات از منظر دینامیک اجتماعی بررسی نمی شود.

همانطور که بیان شد، کلید فهم طولانی شدن جنگ بین ایران و عراق به طور دقیق عناصر اجتماعی است که در تحقیقات حل تعارض به آن اشاره شده است. طولانی شدن جنگ ایران و عراق، به مبارزات سیاسی در منظر سیاسی هر دو جامعه مربوط است. در ایران، جنگ نقش محوری در روند دشوار تثبیت انقلاب توسط روحانیون داشت. به طور مشابه در عراق، هرچند تمایل بیرونی برای پایان دادن به جنگ خیلی زودتر ظاهر شد، دنبال کردن جنگ همچنان مزایای سیاسی برای رژیم بعث داشت.

## جنگ و ایران

در ابتدای پیروزی انقلابیون در ایران، آنها تنها متمرکز بر پایگاه های اجتماعی انقلابی بودند، پایگاه اجتماعی که خود ایستگاه درگیری های عمیق در درون حکومت جدید بود. به طور کلی، جناح پیرو خط امام یک پلت فرم (بنیان و اساس)

رادیکال‌تر که قابلیت مقابله با کل مخالفان را داشت، ترویج داد. در عین حال انجمن محافظه کار حجتیه بهره خاصی را از خرده بورژوازی سنتی و خواص صاحب منفعت دیگر کسب کرد. درگیری بر سر چنین موضوعی برای ملی کردن تجارت خارجی این خطوط منشعب از حکومت را عیان کرد.<sup>۶۳</sup> رفته رفته دیدگاه حزب محافظه کار رواج بیشتری یافت. زمانیکه انقلاب وارد فاز ترمیدور (جایگزینی واقع گرایی بجای آرمان گرایی انقلابی) شد مهندسی وجدان جمعی از اهمیت حیاتی برخوردار شد، زمینه سیاسی و اجتماعی که قادر به بالا بردن حمایت جمعی (رعایا، طبقه کارگر، زنان و طبقه مستضعفان) برای حمایت از حکومت مورد نیاز بودند.

مشکلات در بدست آوردن یک پایگاه حمایتی وسیعی برای حکومت از دیدگاه ناسازگاری‌های ذاتی اجتماعی- اقتصادی در جامعه‌ی ایرانی بعد از انقلاب که برای بعضی ناظران به سرعت مشهود شد. برای مثال، ارواند آبراهامیان از روی بصیرت سیاسی، حمله مستقیم به ایران را پیشگویی کرد: " ... رهبران انقلاب بعید بود که یک دشمن ملی دیگری در سطح شاهی غیر محبوب، کسی که آنها بتوانند کل جمعیت را بر علیه آن دوباره متحد کنند، بیابند. مگر آنکه دشمنی خارجی به کشور حمله کند و موجودیت کل ملت را تهدید کند..."<sup>۶۴</sup> . با ورود عراق ( به محاصمه) رهبران انقلاب ثابت کردند که می‌توانند برای دستیابی به هژمونی طبقاتی‌شان از جنگ بهره ببرند. حمله‌ی رژیم بعث یک دشمن مشترک مسلم فراهم کرد. زمینه‌ی ترس از توطئه‌ی بیگانگان در جهت حرکت سیاسی و تثبیت تئوری حکومت کاملاً مورد استفاده گرفت. حکومت ( ایران)، عراق را به عنوان تجسمی ضد اسلام مورد اغراق قرار داد. اصول این پروژه پوپولیستی (همه عضو یک حزب " بنام حزب الله") مورد تایید قرار گرفت. برای علما، جنگ چیزی کمتر از جنگ علیه شیطان مجسم نبود. به طور خلاصه از طریق حمله به شخصیت‌های اسلامی انقلاب، جنگ طراحی شد و بدون شک این روند برای مهیا شدن درجه‌ای از اتحاد اجتماعی برای جامعه‌ی عمیقاً ملتهب ایران مورد استفاده قرار گرفت. دفاع از اسلام مستلزم دفاع از حکومت دینی شد.<sup>۶۵</sup>

جنگ، چتری برای جنبه‌های مختلف تثبیت انقلاب در جمهوری اسلامی فراهم کرد. اول؛ در مشروعیت بخشیدن به متلاشی کردن کامل نیروهای اپوزوسیون کمک کرده است. در آغاز انقلاب، تعدادی از گروه‌های مخالف بالقوه وجود داشته است که احتمال به دست گرفتن قدرت را داشت و یا می‌توانست حداقل مانع از اجرای پروژه‌های سیاسی حکومت شود. آنها به چهار جریان تقسیم شدند که شامل سکولارها (با تعدادی از احزاب سیاسی)، گروه چپ، از جمله فدائیان و مجاهدین

قدرتمند و بخوبی سازماندهی شده، ملی‌گراها که مهم‌ترین آنها کردها بودند و تعداد آنها به ۲٫۵ میلیون نفر می‌رسید. گروه دوم شامل اعراب، ترک‌های آذربایجان، ترک‌های قشقایی و ترکمن‌ها می‌شدند.<sup>۶۶</sup> جنگ تمام‌عیاری علیه شورش کردها انجام پذیرفت.<sup>۶۷</sup>

در کل اثر نیروهای مخالف، تحت تاثیر جنگ قرار گرفت.<sup>۶۸</sup> در سومین سال جنگ، اکثریت نیروهای مخالف با حکومت، فراری و یا به سادگی پاکسازی شدند. در سال ۱۹۸۱ شورای ملی مقاومت در پاریس تاسیس شد. این ائتلاف گسترده شامل مجاهدین، حزب دموکرات کردستان، بنی صدر و جبهه دموکراتیک ملی بود. تا سال ۱۹۸۳ روشن شد که احزاب چپ مانند حزب توده عملاً از میان رفتند. درحوزه‌ی تحمل، حکومت سخت‌ترین تحملش را با رشد جناح ضد کمونیستی حجتیه در گروه حاکم دریافت کرد. همچنین جنگ به حکومت در گسترش و کنترل امنیتی بر نهادهای بسیار مهم پس از انقلاب و تحکیم کنترل بر دستگاه‌های سنتی دولت کمک کرد. مشخص‌ترین این کنترل‌ها پاسداران بودند. به عنوان یک موازنه با ارتش، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به نقطه‌ای رسید که تعدادشان از ارتش بزرگ و منظم بیشتر شد. تاسیس وزارت سپاه پاسداران انقلاب، ثبات این ویژگی دستگاه نظامی دولت پس از انقلاب را تایید کرد. عنصر دیگری از دستگاه امنیتی پس از انقلاب بسیجی‌ها (بسیج مستضعفان) بودند که تمایل به جذب نیروهای جوان داشتند. بسیجی‌ها و پاسداران برای دین‌سالاران، موازنه‌ای را در برابر ارتش بوجود آوردند، بخصوص در مراحل اولیه انقلاب زمانی که بنی صدر رابطه نزدیکی را با ارتش منظم داشت.<sup>۶۹</sup> بعلاوه، چهار گروه اطلاعاتی مختلف با مسئولیت کنترل ارتش تشکیل شد، سلول‌های مخالف شناسایی شدند و نیروهای نظامی مظنون بازداشت یا برکنار شدند. بعلاوه در صفوف این سازمان‌ها تمایل زیادی به عضوگیری از میان طبقات متوسط رو به پایین و فقیر شهری وجود داشت که تاثیر حفاظتی و امنیتی برای حکومت داشت.<sup>۷۰</sup> همتای غیر نظامی پاسداران (جهاد سازندگی) یکی دیگر از سازمان‌های مردمی بود که با پیشنهاد و توسط سپاه پاسداران به منظور عینیت بخشیدن به خدمات روستایی و اخذ حمایت برای حکومت، تاسیس شد.<sup>۷۱</sup> کنترل روحانیون بر دستگاه مقننه بوسیله انجام تغییرات نهادی، مانند ایجاد یک نهاد روحانی شناخته شده به عنوان شورا (شورای نگهبان)، که می‌تواند مصوبات مغایر با احکام اسلامی مجلس را وتو کند، بیمه شده بود.<sup>۷۲</sup> به طور کلی، جنگ به عنوان دلیلی برای پاکسازی گسترده در بوروکراسی دولتی و در رسانه‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته بود. همچنین جنگ برای توجیه سیاست‌های

رادیکال بکار گرفته شد.<sup>۷۳</sup> جنگ روند پیشبرد غیر سکولار کردن جامعه ایران را تسریع بخشید. برای این منظور، تغییر در نظام آموزشی، از جمله تجدید نظر در کتب درسی، حذف معلمان و دانش آموزانی که اسلامی نبودند، انجام پذیرفت. احکام جزایی، مدنی و تجاری تحت نظارت فقهای شیعه دوباره نوشته شدند. در تابستان سال ۱۹۸۲ تمام قوانین سکولار باطل تلقی شد.

به منظور مقابله با مبارزه طلبی ضد انقلاب و پشتیبانی از جنگ، بسیج در داخل سازمان‌های دولتی و ادارات راه‌اندازی گردید. حکومت با اسلامی‌سازی محل‌های کار به وسیله تاسیس انجمن‌های اسلامی به عنوان وسیله‌ی محرکی برای ثبات مدیریت اسلامی عمل کرد. مدیریت مکتبی با حذف بنی‌صدر و کمرنگ شدن نفوذ لیبرال‌ها رواج پیدا کرد. حکومت کار را به عنوان وظیفه دینی جار زد، همانطور که (امام) خمینی کارگران سیمان تهران را نصیحت می‌کرد؛ کار به خودی خود جهاد در راه خدا است؛ خداوند اجر آنان را در جهاد خواهد داد.<sup>۷۴</sup>

ادامه‌ی جنگ ایران و عراق برای حاکمان دینی نعمتی الهی بود که به آنان داده شد. جنگ برای حکومت یک فرصت فوق العاده بوجود آورد تا موقعیت قدرت خود را مستحکم کند و تمام سیاستمداران مخالف (معاند) را حذف نماید و کنترل تفکر انقلابی خود را در رفتار اجتماعی گسترش دهد. همپای این قضیه، جنگ به رهبران مذهبی این اجازه را داد تا در مقابل زمینه‌های اجتماعی یکدست در یک جامعه‌ی پسانقلابی از هم گسیخته، به مخالفت برخیزند. علاوه بر آن، تا وقتی اهدافی که برای پایان بخشیدن به جنگ برای ایران به ارمغان نیآورده بود، جنگ ادامه داشت و تلاش‌ها برای پایان دادن به جنگ به طور قابل توجهی در میان دایره قدرت به نتیجه نمی‌رسید.

## جنگ و عراق

اطمینان صدام حسین در آغاز جنگ به پیروزی، منجر شد که شرایط غیرممکنی را به اولین آتش بس سازمان ملل در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ ضمیمه (تحمیل) کند، هرچند در دو سال اول با برگشتن ورق در جنگ، صدام حسین متمایل به پایان جنگ بود. در پایان سال ۱۹۸۲ عراق بعد از شکست، در اولین تلاش برای عقب نشینی آشکارابه منظور پیدا کردن راهی برای پایان دادن به جنگ، آماده شده بود.<sup>۷۵</sup> بعلاوه عراق برای بین‌المللی کردن جنگ از طریق حمله به نفتکش‌ها، که جهت

افزایش فشار بین‌المللی بر ایران طراحی شده بود، تلاش می‌کرد. به رغم شکست‌های نظامی، فشارهایی بر روی صدام اعمال می‌شد، فشارهایی که در نهایت به رژیم عراق اجازه می‌داد به حیات خود ادامه دهد. در واقع حداقل تامین مالی از دو طریق پایدار شد، اول اینکه؛ رژیم قادر به حفظ برخی از درآمدهای نفتی بود. حملات ایران به تاسیسات بندر جنوبی عراق، همراه با بسته شدن خط لوله سوریه، باعث کاهش شدید درآمدهای نفتی عراق در سال‌های اولیه جنگ شده بود. با این حال رژیم بعث قادر به بازیابی بخشی از آن درآمد شد. برای مثال در سال ۱۹۸۵ عراق یک خط لوله نفت به عربستان سعودی را گشود و همچنین قادر به صادرات نفت از راه زمینی توسط کامیون به بندر عقبه‌ی اردن بود. در مرحله دوم، رژیم بعث بخش زیادی از درآمد خود را از طریق ارائه‌ی مقدار زیادی از مبادلات نقدی، اعتباری و نفتی، به ویژه از عربستان سعودی و کویت تامین می‌کرد.

با وجود این مشکلات، به هر حال جنگ برای رژیم بعث، فرصت‌های ویژه‌ای جهت گسترش کنترل‌های سیاسی‌اش به همراه آورد. جنگ به رژیم این اجازه را داد که درگیر راهبردهای پوپولیستی خود شود، لذا برای آگاهی اجتماعی، تاثیرات این فرصت را نباید دست کم گرفت. هنگامی که جنگ به خاک عراق کشیده شد، موقعیت صدام حسین به عنوان مدافع ملت عرب، کامل شده بود. بمباران تبلیغاتی مغازه‌ها در شهر بصره که از پوسترهایی پوشیده بود که صدام حسین را به عنوان فاتح بزرگ دوم ارتش پارسی اعلام می‌کرد<sup>۷۶</sup>. «مرد عراقی» فراتر از هر شکاف طبقاتی، مذهبی یا قومی جامعه‌ی عراق، تبدیل به یک نماد ملی شده بود. ابعاد عربی/پارسی جنگ توسط رژیم بعث با صدای بلند در بوق و کرنا شنیده می‌شد و آشکارا جنگ توسط عراق به «قادیسیه‌صدام» نام گذاری شده بود که نبرد عربی/پارسی قرن هفتم [میلادی] را به یاد می‌آورد. بطور خلاصه، رژیم بعث، به طرز ماهرانه‌ای علت جنگ را حمله به ملیت عربی اعلام کرد<sup>۷۷</sup>.

جنگ، بهانه‌ای برای ادامه سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم بعث ارائه داده بود. رژیم از جنگ برای توجیه اقدامات سرکوبگرانه علیه کارگران و گسترش ظلم و ستم علیه زنان عراقی استفاده کرده بود. بغداد با پوسترهایی ضد پیشگیری از بارداری پر شده بود که مادران را به پرورش فرزند و فرزندآوری برای کشورشان تشویق می‌کرد، همچنین رژیم قادر به تامین نیروی کار خود از طریق مصر بود که در یک برآورد سرسام آور تعداد کارگران مصری به یک میلیون نفر می‌رسیدند<sup>۷۸</sup>. گذشته از فراهم آوردن تعداد زیادی کارگران مورد نیاز، کارگران مهاجر اختلالات در بازار کار را به حداقل

می‌رسانیدند.<sup>۷۹</sup> همچنین رژیم، اتحادیه‌ی کارگری دولتی واحدهای تجاری را منحل و قانون کار مصوب ۱۹۷۰ را لغو کرد. شاید روشن‌ترین استفاده از بهانه جنگ در رابطه بین رژیم بعث و شورش کردها، نهفته است. رژیم در کمپین ضد شورش گسترده علیه کردها، درگیر بود، کمپینی که شامل؛ برنامه‌های جابجایی گسترده، مناطق گسترش نیافته در طول مرزهای عراق و ترکیه و ایران و شیوه‌های وحشیانه مانند جنگ شیمیایی بود.<sup>۸۰</sup>

نابودی مطلق هر جناح سیاسی مخالف در عراق، با اطمینان به خاموش و نادیده گرفته شدن هر صدای مخالف جنگ، کمک می‌کرد. به همان اندازه، جنگ باعث شد که بین جنبش مخالفان زیرزمینی در عراق، به ویژه بین اتحادیه میهنی کردستان، حزب دموکرات کردستان و حزب کمونیست عراق شکاف و فاصله بیفتد.<sup>۸۱</sup> در همان زمان حزب بعث بهترین راهکارهایش را برای جدا کردن پایگاه اجتماعی‌اش، یعنی بورژوازی، از تاثیرات منفی جنگ به کار گرفت.<sup>۸۲</sup> شواهد نشان می‌دهد که گسترش بخش خصوصی در عراق در طول جنگ بی وقفه ادامه داشته است.<sup>۸۳</sup> نهایتاً، جنگ این فرصت را برای رژیم فراهم کرد که سایه‌ی سیاسی‌اش را بر فراز جامعه‌ی عراق بگسترده. طبعاً حذف بهانه جنگ، دغدغه جدی رژیم بعث بود که در عنوان شدن احتمال آتش بس در سال ۱۹۸۸ آشکار شد. یکی از مفسران در صحنه‌ی عراق نوشت: پس از آتش بس، صدام حسین دیگر قادر به ادعا در مورد دفاع از سرزمین یا استفاده از جنگ به عنوان عدالت و فضای مبهمی برای سرکوب توده و ترور در عراق، نیست.<sup>۸۴</sup>

## پایان جنگ

با توجه به آنچه که گذشت، اگرچه جنگ هزینه‌های مادی و انسانی زیادی داشت، (اما) برای هر دو کشور مزایای سیاسی روشنی به همراه داشت. شکاف عمیق در هر دو جامعه می‌توانست به عنوان مهمترین آثار جنگ تاویل شود. قدرت اجتماعی طبقات و گروه‌های فرودست، بویژه روستاییان و شهریان فقیر، طبقات کارگر و زنان، خیلی تضعیف شد. اثرات اجتماعی-سیاسی این نوسان بسیار فراتر از نتیجه‌ی مبارزه بود.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، تقریباً یک دهه بعد از فوران اولیه جنگ، چند نکته مهم را نمی‌توان نادیده گرفت. در ایران، روند تثبیت انقلابی اساساً به پایان رسید. تا سال ۱۹۸۸، حکومت با هیچ تهدید داخلی علیه قدرتش مواجه نبود.<sup>۸۵</sup> در یک

صحنه‌ی مهم، جنگ وجه مفیدش را برای حکومت زنده نگه داشت و بیشتر و بیشتر تحمیلی شده بود.<sup>۸۶</sup> جمهوری اسلامی هنوز هم با چالش‌های فراوانی از جمله بیکاری سرسام آور، شرایط اسفناک زندگی شهری و اقتصاد راکد مواجه بود. مداخلات ایالات متحده نیز مخاطرات جنگ را بالا برد. علاوه بر آن در سال ۱۹۸۶، قیمت یک بشکه نفت از ۲۸ دلار آمریکا به ۱۰ دلار سقوط کرد. در سال ۱۹۸۸ نفت، بشکه‌ای تنها هشت دلار بود. این کاهش قیمت، هر دو حکومت را در فشار مضاعفی قرار داده بود. در تابستان ۱۹۸۸ ایران، قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را پذیرفت که شامل آتش بس فوری، وضع مقرراتی برای استقرار نیروی ناظر سازمان ملل متحد، آزادی فوری اسرای جنگی و استقرار یک بدنه بی‌طرف برای تصمیم‌گیری برای مسئولیت جنگ، بود.

در کل، عراق نیز سال قبل از پایان جنگ، یک چرخش سریع به اطراف داشت. در طول نیمه اول سال ۱۹۸۸ عراق تهاجمی را علیه ایران به راه انداخت و بخشی از قلمرو آن را اشغال کرد. صدام متمایل به پایان جنگ در سال ۱۹۸۸ بود، و رژیم بعثی در تلاش بود تا در روند آتش بس خرابکاری کند. حتی بعد از توافق ایران به رعایت چارچوب قطعنامه ۵۹۸ که سازمان ملل تنظیم کرده بود، عراق همچنان جنگ را دنبال می‌کرد. در نهایت، بدون شک در برابر فشار بین‌المللی، شیب تند سالانه هزینه جنگ، کاهش بیشتر درآمد نفت و **پتانسیل معکوس دوم ایرانی**، صدام حسین با اکران قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را به عنوان یک چاقوب کاری اساسی پذیرفت. در ۲۰ آگوست سال ۱۹۸۸ گروه ناظران نظامی ایران و عراق و سازمان ملل متحد، به عملیاتی کردن صلح در طول ۱۱۷۰ کیلومتر مرز مشترک بین دو کشور گماشته شد.

ده سال پس از آغاز تهاجم عراق، مسائل برجسته متعدد درگیر تعقیب صلح رسمی دائمی بین دو کشور شد. اگرچه جنگ متوقف شده بود، عراق به اشغال ۱۶۰۰ کیلومتر از خاک ایران ادامه داد. اختلاف، ظاهراً در مورد آبراه شط‌العرب (اروند رود) لاینحل باقی مانده است، با فراخوان ایران برای بازگشت به شرایط سال ۱۹۷۵ الجزایر، عراق برای حاکمیت کامل کانال تلاش می‌کرد. تفاوت‌های آماری مهم در رابطه با نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر اسرای جنگ بین دو کشور ادامه پیدا کرد. در جبهه دیپلماتیک، چهار دور مذاکرات رسمی در ملاقات‌های چهره به چهره بین وزرای خارجه ایران و عراق در تابستان ۱۹۹۰ به اوج خود رسید. این مبادلات به نظر می‌رسید به منظور برقراری جلسه‌ای بین هاشمی رفسنجانی از ایران و صدام حسین از عراق پیریزی شده‌بودند تا به یک صلح دائمی بین دو کشور دست پیدا کنند.



## بخش پنجم: نتیجه گیری

از منظر مدت زمان جنگ، عوارض انسانی و مادی آن و عملکردهای احساسی و عاطفی آن که شامل جنگ شیمیایی و حملات موج انسانی بود، جنگ ایران و عراق می‌تواند در جایگاه جنگ سوم جهانی بایستد. در شیوه‌ای مشخص، جنگ محصول تضاد نیروهای اجتماعی بود که به وسیله ورود تدریجی ایران و عراق به اقتصاد جهانی، افسار گسیخته شده بودند. این، بدان معنا نیست که جنگ در فضایی که مداخلات فردی نقش کوچکی داشت و یا نقشی نداشت، اجتناب ناپذیر بود. از طرف دیگر، این متن جنگ را به طرز عجیبی شگفت‌انگیز می‌داند.

این نظریه کلاوزویتسی‌ها (The Clausewitzian) که «جنگ به یک معنی ادامه‌ی سیاست‌ها می‌باشد»، می‌بایست اندکی اصلاح شود تا با این بُعد بحرانی سیاسی اجتماعی منطبق گردد. در نتیجه «جنگ به معنای دیگر به ادامه‌ی سیاست‌های محلی تبدیل شد». تحلیل عرفی به جنگ و دیدگاه تضاد، قصد دارد که بر اهمیت محوری وجه اجتماعی سیاسی بپردازد. این مقاله نشان داده است نوسانات در میان نیروهای اجتماعی در هر جامعه مسئولیت زیادی در قبال تنش‌های عمیق بین ایران و عراق در اواخر دهه ۱۹۷۰، بر عهده داشته است. تضاد سیاست داخلی ریشه در پایه و اساس طبقه‌بندی اجتماعی دارد که سازنده مشکلات رقابتی جدیدی بین دو کشور، و همچنین زنده کردن تضادهای گذشته بوده است. این درگیری‌های سیاسی شدید از زمینه‌های اجتماعی وسیع‌تری در ایران و عراق برمی‌خیزد، مطمئناً احتمال این که جنگ از نظر سیاسی برای حکومتها سود به همراه داشته باشد، افزایش یافته بود. در واقع، در سپتامبر ۱۹۸۰ عراق گزینه‌ی نظامی را برای نفع سیاسی اجرا کرد. این درگیری‌های سیاسی و اجتماعی به طور مشابه مسئول طولانی شدن دوره جنگ بود. میانجگری کشورهای ثالث تا زمانی که خود حکومت‌ها آماده برای پایان جنگ نباشند، بی‌نتیجه بود. اما تا زمانی که جنگ مزیت‌های سیاسی قابل توجهی داشت، دو کشور با شرایط جنگی مدارا و یا آن را تشویق می‌کردند. از میان اصلاح نظریه کلاوس ویتزی‌ها، و بیشتر از آن ما می‌توانیم هزینه‌های اجتماعی جنگ را درک کنیم. نگرانی در مورد تولید تعداد بشکه نفت به ازای هر روز، درآمد ناخالص ملی یا تعداد تلفات جانی، هزینه‌های اجتماعی تکان دهنده مربوط به جنگ را در خود بلعید. هر دو حکومت، قابلیت‌های تثبیتی خود را تقویت کردند و زمینه‌های یکدست اجتماعی را بمنظور غلبه کردن بر گسستگی عمیق جامعه‌شان، با مهارت مدیریت کردند. قدرت اجتماعی گروه‌های معاند و مخالف به طور قابل ملاحظه‌ای

نقصان یافت در حالیکه نظرات سیاسی آنها به طور کامل ریشه کن شد. **ثمره‌ی جنگ ایران و عراق به طور مبهمی رخ داد در حالی که حکومت‌ها آن را هدایت می‌کردند.** وسعتی که ما در دینامیک اجتماعی دیدیم، می‌تواند بازتولید وقایعی در مناطق دیگر جهان سوم و ظهور جنگ‌های نابود کننده را پیش‌بینی کند، اما جنگ‌های فرسایشی باید به طور ویژه‌ای از لحاظ دستاوردها و از دست رفته‌های طبقات سرکوب شده و گروه‌های درون جامعه، اندازه‌گیری شود.

## فهرست منابع

1. Samir al-Khalil, *Republic of Fear: The Politics of Modern Iraq*, (University of California Press, 1989, p. 261. This paper was partially written with the assistance of archival materials from the *Dayan Centre for Middle East and African Studies*, Tel Aviv University. The author would also like to thank David Bell, Mike Burke, David Dewitt, Francois Fortier, Mark Neufeld, Helene Pellerin and Sandy Whitworth for helpful comments on earlier drafts.
2. Bijan Mossavar-Rahmani, "Economic Implications for Iran and Iraq," in *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts*," eds. Shirin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi, (Praeger).
3. Amir Taheri, *The Cauldron: The Middle East Behind the Headlines*, (Hutchinson, 1988), pp. 198-199; on refugees see: Martha Wenger and Dick Anderson, 'The Gulf War,' *MERIP Middle East Report*, 17:5 (September-October 1987), p. 25.
4. Kenneth Waltz, *Man, the State and War: A Theoretical Analysis*, Columbia University Press, 1959).
5. Glen H. Snyder and Paul Diesing, *Conflict Among Nations: Bargaining, Decision Making, and System Structure in International Crises*, (Princeton University Press, 1977).
6. Quincy Wright, *A Study of War*, (University of Chicago Press, 1964); Raymond Aron, *Peace and War: Towards a Theory of International Relations*, (Doubleday, 1969); Nazli Choucri and Robert C. North, *Nations in Conflict: National Growth and International Violence*, (San Francisco: Freeman, 1975).
7. J.S. Himes, *Conflict and Conflict Management*, University of Georgia Press, 1982); Lawrence Kriesberg, *Social Conflicts*, (Prentice-Hall, 1982).
8. Anthony Brewer, *Marxist Theories of Imperialism*, (London: Routledge and Kegan Paul, 1980).
9. Karl Polanyi, *The Great Transformation: the Political and Economic Origins of Our Time*, (Beacon, 1957).
10. Perry Anderson, *Lineages of the Absolutist State*, (London: Verso, 1979), chapter 1, especially pp. 31-7.
11. James N. Rosenau, *International Aspects of Civil Strife*, (Princeton University Press, 1964).
12. Arno J Mayer, 'Internal Causes and Purposes of War in Europe, 1870- 1956: A Research Assignment,' *Journal of Modern History*, 41 (September 1969); Peter Loewenberg, 'Arno Mayer's Internal Causes and Purposes of War in Europe, 1870-1956: An Inadequate Model of Human Behaviour, National Conflict and Historical Change,' *Journal of Modern History*, 42 (December 1979).

13. Martin Shaw, ed. *War, State and Society*, (Macmillan Press, 1984); Colin Creighton and Martin Shaw, eds., *The Sociology of War and Peace*, (British sociological Association, 1987); Pat O'Malley, 'The Discipline of Violence: State, Capital and the Regulation of Naval Warfare,' *Sociology*, 22:2 (May 1988). In addition to the theoretical literature on the causes of war, there have been numerous regional analyses focusing upon state, society in international conflict. For example, see: Thomas P. Anderson, *The War of the Dispossessed: Honduras and El Salvador*, 1969, (Lincoln and London: University of Nebraska Press, 1981).
14. Martin Carnoy, *The State and Political Theory*, (Princeton University Press, 1984).
15. Colin Leys 'Underdevelopment and Dependency: Critical Notes,' *Journal of Contemporary Asia*, 7:1 (1977); Robert Brenner, 'The Origins of Capitalist Development: A Critique of Neo-Smithian Marxism,' *New Left Review*, 104 (July-August, 1977); Fernando H. Cardoso and Enzo Faletto, *Dependency and Development in Latin America*, (University of California Press, 1979).
16. R.B.J. Walker, 'The Territorial State and the Theme of Gulliver,' in *International Journal*, 39:3 (Summer 1984), 529-552; for a more recent comparison of two broad theoretical treatments of the state in relation to international relations analysis see: Fred Halliday, "State and Society in International Relations: A Second Agenda," *Millennium: Journal of International Studies*, 16:2 (1987).
17. Robert Cox, 'Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory,' in *NeoRealism and Its Critics*, ed. Robert O. Keohane, (Columbia University Press, 1986), p. 205.
18. 'The Best Possible Political Shell,' in *States and Societies*, eds., David Held et al, (The Open University, 1983), especially pp. 272-5. Whenever the concept of 'regime' is employed in this paper, it refers to those individuals directly exercising state power.
19. Ronaldo Munck, *The Difficult Dialogue: Marxism and Nationalism*, (Zed Books, 1986).
20. Harry Goulbourne, ed., *Politics and State in the Third World*, (Macmillan Press, 1983); James F. Petras et al, *Class, State and Power in the Third World*, (Allanheld and Osman, 1981); Clive Y. Thomas, *The Rise of the Authoritarian State in Peripheral Societies*, (Monthly Review Press, 1984); Ernesto Laclau, 'Feudalism and Capitalism in Latin America,' *New Left Review*, 67 (1971).
21. The most explicit attempt to theorize about social conflict in Third World society may be seen in Edward Azar, 'Protracted Social Conflict: Ten Propositions,' *International Interactions*, (1984).
22. Mansour Farhang, 'The Iran-Iraq War: The Feud, The Tragedy, The Spoils,' *World Policy Journal* (need full reference) Fall 1985, 663-664; also see discussion in Samir al-Khalil, *Republic of Fear: The Politics of Modern Iraq*, (University of California Press, 1989), pp. 262-4.

23. Daniel Pipes, 'A Border Adrift: Origins of the Conflict', in *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts*, ed. Shirin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi, (Praeger, 1984), p. 21. Pipes is particularly critical of those accounts of the war which over-emphasize the cultural dimensions of the war.
24. Talal Asad and Roger Owen, eds., *Sociology of Developing Societies: The Middle East*, (Monthly Review Press, 1983), pp. 7-8.
25. Tim Niblock, *Social and Economic Development in the Arab Gulf*, (St. Martin's Press, 1980).
26. Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, (Princeton University Press, 1982). The most thorough study of class formation in Iraq remains: Hanna Batatu, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movement in Iraq*, (Princeton university Press, 1978). For a provocative review of Abrahamian's work see: Eric Hooglund in *MERIP Reports*, 13:3 (March-April 1983); and for Batatu's work see articles by Tom Nieuwenhuis, Marion Farouk-Sluglett, Peter Sluglett and Joe Stork in *MERIP Reports*, no. 97 (June 1981).
27. Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, (Princeton University Press, 1982); Assef Bayat, *Workers and Revolution in Iran*, (Zed Books, 1987); Patrick Clawson, 'The Internationalization of Capital and Capital Accumulation in Iran,' in *Oil and Class Struggle*, eds. Petter Nore and Terisa Turner, (Zed Books, 1980); Farideh Farhi, 'Class Struggles, the State, and Revolution in Iran,' in *Power and Stability in the Middle East*, ed., Berch Berberoglu, (Zed Books, 1989); Mohsen M. Milani, *The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic*, (Westview Press, 1988); Misagh Parsa, *Social Origins of the Iranian Revolution*, (Rutgers University Press, 1989).
28. Ervand Abrahamian, *op. cit.*, pp. 429- 435.
29. Ervand Abrahamian, 'Structural Causes of the Iranian Revolution,' *MERIP Reports*, no. 87 (May 1980). Abrahamian's thesis remains one the clearest and most succinct accounts of the revolution: '... the 28 See discussion in Ervand Abrahamian, *op. cit.*, pp. 429- 435.
30. Ahmad Ashraf, 'Bazaar and Mosque in Iran's Revolution,' *MERIP Reports*, 13:3 (March-April 1983), p. 16.
31. Farideh Farhi, *op cit*, p. 103. See also: Abrahamian, *op cit*, pp. 535-6.
32. Parsa, *op. cit.*, p. 218.
33. Abrahamian, *op cit*, p. 531.
34. Hossein Bashiriyeh's discussion on the inability of the PRG to address the 'social question' provides an interesting analysis of the declining influence of the 'liberals' in the immediate aftermath of the revolution. See: *The State and Revolution in Iran: 1962-1982*, (St Martin's Press, 1984).
35. *MERIP Reports*, 86 (March-April 1980).
36. Kambiz Afrachteh, 'The Predominance and Dilemmas of Theocratic Populism in Contemporary Iran,' *Iranian Studies*, 14:3-4 (Summeropportunities Autumn 1981).

37. John W. Limbert, *Iran: At War with History*, (Westview Press, 1987), pp. 135-142.
38. Bernard Lewis, *The Political Language of Islam*, (University of Chicago Press, 1988).
39. This discussion draws extensively upon Joseph Stork, 'Class, State and Politics in Iraq,' *Power and Stability in the Middle East*, ed. Berch Berberoglu (Zed Books, 1989).
40. The term *latifundista* is borrowed from the Latin American case which summarizes the experience of large landholdings, few landowners and a large and increasingly impoverished peasant class.
41. These developments receive their best documentation in Hanna Batatu, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movement in Iraq*, (Princeton University Press, 1978).
42. Joe Stork, 'Class, State and Politics in Iraq', in *Power and Stability in the Middle East*, ed., Berch Berberoglu (Zed Books, 1989).
43. al-Khalil, *op. cit.*, chapter 1.
44. al-Khalil, *op. cit.*, especially pp. 235-6.
45. U. Zaher, 'Political Developments in Iraq 1963-1980,' in *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction?*, (Zed Books, 1989).
46. Deborah Cobbett, 'Women in Iraq,' in *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction?* (Zed Books, 1989).
47. Hanna Batatu, 'Iraq's Underground Shi'i Movements,' *MERIP Reports*, 12:1 (January 1982). Many elements of the following argument regarding the Shi'i threat are indebted to Batatu's analysis.
48. Bernard Lewis, *op. cit.*, pp. 93-6.
49. U. Zaher, 'The Opposition', in *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction*, (Zed Books, 1989), p. 159.
50. Batatu, 'Iraq's Underground Shi'i Movements,' *op. cit.*, pp. 7-8.
51. Ofra Bengio and Uriel Dann, "Iraq," *Middle East Contemporary Survey*, v. 3 (1978-1979), p. 569.
52. Marion Farouk-Sluglett, Peter Sluglett and Joe Stork, 'Not Quite Armageddon: Impact of the War on Iraq,' *MERIP Reports*, 14:6/7 (July-September 1984), p. 29.
53. Isam al-Khafaji, 'The Parasitic Base of the Ba'thist Regime,' in *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction*, (Zed Books, 1989).
54. Dilip Hiro, 'Chronicle of the Gulf War,' and Ghassan Salameh, 'Checkmate in the Gulf War,' *MERIP Reports*, 14:6/7 (July - September, 1984); also see: Efraim Karsh, 'The Iran- Iraq War: A Military Analysis,' *Adelphi Papers*, no. 220 (London: International Institute for Strategic Studies, 1987).
55. Uriel Dann, 'The Iraqi-Iranian War,' *Middle East Contemporary Survey*, 8 (1983-1984), eds., Haim Shaked et al, p. 186.
56. Johan Galtung, 'Institutional Conflict Resolution,' *Journal of Peace Research*, 2:4 (1965); An even earlier discussion of the problem of institutionalizing adequate procedures of conflict management can be found in Kenneth Boulding, *Conflict and*

- Defense: A General Theory*, (New York: Harper and row, 1963), chapter on conflict resolution.
57. Michael Brecher, 'International Crises and Protracted Conflicts,' *International Interactions*, 11:3 (1984); Daniel Frei, ed., *Managing International Crises*, (Sage Publications, 1982); Ole R. Holsti, 'Historians, Social Scientists and Crisis Management: An Alternative View,' *Journal of Conflict Resolution*, 24:4 (December 1980).
  58. Richard Smoke, *War: Controlling Escalation*, (Harvard University Press, 1977).
  59. Samuel B. Bacharach and Edward J., Lawler, *Bargaining: Power, Tactics and Outcomes*, (San Francisco: Jossey-Bass, 1981); S.D. Bailey, *How Wars End*, 2 volumes, (Oxford University Press, 1982); Jacob Bercovitch, 'An Analysis of Negotiation as a Successful Approach to International Conflict Management: Egyptian-Israeli Negotiations at Camp David,' *Crossroads*, 17 (1985), 83-106; J.S. Murray, 'Understanding Competing Theories of Negotiation,' *Negotiation Journal*, 2:2 (1986); Paul R. Pillar, *Negotiating Peace: War Termination as a Bargaining Process*, (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1983); Howard Raiffa, *The Art and Science of Negotiation*, (New York: Academic Press, 1982); Thomas C. Schelling, 'An Essay on Bargaining,' *The American Economic Review*, 46:3 (June 1956).
  60. Moskos, Charles C., Jr., *Peace Soldiers: The Sociology of United Nations Military Force*, (Chicago: University of Chicago Press, 1976); Rikhye, Indar Jit, *The Theory and Practice of Peacekeeping*, (London: C. Hurst and Company, 1984); Eide, Asbjorn, 'Peace-Keeping and Enforcement by Regional Organizations,' *Journal of Peace Research*, 3 (1966).
  61. Walter Isard and Christine Smith, *Conflict Analysis and Practical Conflict Management Procedures*, (Ballinger, 1983); For a survey of confidence building measures see: Karl N. Lewis and Mark Lorell, 'Confidence-Building Measures and Crisis Resolution: Historical Perspectives,' *Orbis*, 28:2 (Summer 1984); for some interesting discussions of confidencebuilding measures see: Josef Binter, 'Approaches to Security and Confidence-Building: Concepts of Peace Research,' *Peace and the Sciences*, 1 (1987), 42-49; Peter Stania, 'Some Points of Departure for Confidence- Building,' *Peace and the Sciences*, 2 (1987), 30-5.
  62. Oran Young, *The Intermediaries: Third Parties in International Crises*, (Princeton University Press, 1967); Ernest B. Haas, *Conflict Management by International Organizations*, (General Learning Press, 1972); Chris Mitchell, *Peacemaking and the Consultants Role*, (Farnborough, Hants and Gower, 1981); Raimo Vayrynen, 'Is There a Role for the United Nations in Conflict Resolution?', *Journal of Peace Research*, 22:3 (1985); Michael Harbottle, 'The Strategy of Third Party Intervention in Conflict Resolution,' *International Journal*, 35:1 (Winter 1979-80); Jacob Bercovitch, *Social Conflict and Third Parties: Strategies of Conflict Resolution*, (Boulder, Colorado: Westview Press, 1984); Robert Lyle Butterworth, 'Do Conflict Managers Matter? An

- Empirical Assessment of Interstate Security Disputes and Resolution Efforts, 1945-1974,' *International Studies Quarterly*, 22:2 (June 1978).
63. Bashiriyeh, *op. cit.*, especially chapters 6 and 7.
  64. Abrahamian, *op. cit.*, p. 537.
  65. Afrachteh, *op. cit.*, p. 194.
  66. Nikkie R. Keddie, 'The Minorities Question in Iran,' in *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts*, ed. Shirin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi, (Praeger, ???).
  67. Martin van Bruinessen, 'The Kurds Between Iran and Iraq,' *MERIP Middle East Report*, 16:4 (July-August 1986); Charles G. MacDonald, 'The Impact of the Gulf War on the Iraqi and Iranian Kurds,' *Middle East Contemporary Survey*, 7 (1982-83). For a direct discussion of the Kurds in Iran see: A. R. Ghassemlou, 'Kurdistan in Iran,' in *People Without a Country: The Kurds in Kurdistan*, ed. Gerard Chaliand, (Zed Books, 1980).
  68. Hooglund, *op. cit.*, p. 20.
  69. Eric Rouleau, *op. cit.*, pp. 4-5.
  70. Halliday, 'Year IV of the Islamic Republic,' p. 7 and especially note 10.
  71. Emad Ferdows, 'The Reconstruction Crusade and Class Conflict in Iran,' *MERIP Reports*, 13:3 (March-April 1983), especially p. 11 and p. 15.
  72. Fred Halliday, 'Year IV of the Islamic Republic,' p. 4.
  73. Eric Rouleau, 'The War and the Struggle for the State,' *MERIP Report*, no. 98. (July-August 1981).
  74. Abrahamian, *op. cit.*, p. 535.
  75. Bayat, *op. cit.*, p. 23.
  76. Glen Balfour-Paul, 'The Prospects for Peace,' in *The Iran-Iraq War*, ed. M.S. El-Azhary, (Croom Helm, 1984).
  77. Marion Farouk-Sluglett, Peter Sluglett and Joe Stork, 'Not Quite Armageddon: Impact of the War on Iraq,' *op. cit.*, p. 24.
  78. Stephen R. Grummon, 'The Iran-Iraq War: Islam Embattled,' *The Washington Papers*, 92 (1982), chapter 3.
  79. Celine Whittleton, Jabra Muhsin and Fran Hazelton, "Whither Iraq?" in *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction?*, (Zed Books, 1989), pp. 244-249.
  80. Fred Halliday, 'Labour Migration in the Arab World,' *MERIP Reports*, 14:4 (May 1984); for a discussion of labour in Iraq see Sluglett et al, *op. cit.*, pp. 28-9.
  81. Ismet Sheriff Vanly, 'Kurdistan in Iraq,' in *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*, ed. Gerard Chaliand, (Zed Books, 1980).
  82. Isam al-Khafaji, 'Iraq's Seventh Year: Saddam's Quart d'Heure?,' *op. cit.*, pp. 37-8.
  83. Isam al-Khafaji, 'Iraq's Seventh Year: Saddam's Quart d'Heure?,' *Middle East Report*, (March-April 1988), pp. 38-39.
  84. Sluglett et al, *op. cit.*, pp. 29-30.
  85. Muhsin et al., *op. cit.*, p. 240.



86. Fred Halliday, 'Iran's New Grand Strategy,' *MERIP Middle East Report*, 17:1 (January-February, 1987), p. 7.